

میرزای قمی و حکومت قاجار

دریافت: ۸۸/۹/۱۷ تأیید: ۸۹/۲/۶ سیدرضا مهدی نژاد*

چکیده

این مقاله درصدد بررسی نوع تعامل و ارتباط میرزای قمی با حکومت قاجاری، عوامل این تعامل و دیدگاه وی نسبت به حکومت وقت است. در این مقطع تاریخی (ابتدای دوره قاجار مصادف با دوره آغامحمدخان و به ویژه دوره فتحعلی شاه قاجار) بسیاری از علما با حکومت قاجار ارتباط نزدیکی داشتند، اما ارتباط و تعامل میرزا ابوالقاسم قمی - که از برجسته ترین علمای این دوره بود - با حکومت وقت، بسیار مهم و تأثیرگذار بود. با توجه به سابقه تاریخی عدم ارتباط یا تقابل علمای شیعه با پادشاهان و حکومت های آنها، اگر در موارد و مقاطعی که بین علما و حکومت های وقت، ارتباط و تعامل نزدیک برقرار شده است، این سؤال مطرح می گردد که چه علل و عواملی باعث ایجاد این ارتباط و تعامل شده است؟ این ارتباط با دیدگاه علما در خصوص عدم مشروعیت حکومت وقت چگونه سازگار است؟ در این نوشتار بیان گردیده است که رویکرد مذهبی حکومت وقت و بحرانها و مشکلات داخلی و خارجی ای که اساس کیان اسلام و دین مردم و مذهب تشیع را تهدید می کرد، باعث شده بود که عالمانی همچون میرزای قمی از راه ارتباط با حکومت وقت از ابزار قدرت در راه مقاصد شریعت اسلام و حفظ کیان اسلامی، گسترش اسلام و مذهب تشیع نهایت استفاده را بنمایند.

واژگان کلیدی

مشروعیت، میرزای قمی، حکومت قاجار، جنگ های ایران و روس، صوفیه، اخباری گری، شیخیه، مسیحیت

* محقق حوزه علمیه و کارشناس ارشد علوم سیاسی.

مقدمه

مسأله تعامل علما و فقهای شیعه با حکومت‌های وقت در طول دوران پس از غیبت، همواره مورد سؤال بوده و توسط اندیشمندان و صاحب‌نظران متعددی مورد بحث قرار گرفته است. این موضوع در سده‌های اخیر، به‌ویژه در دوران حکومت صفویه و ابتدای دوره قاجار در ایران بسیار بارز بوده و از اهمیت خاصی برخوردار است.

پس از دوران صفویه، ابتدای قرن سیزدهم هجری مصادف با دهه‌های آغازین حکومت قاجار یکی از این مقاطع حساس تاریخی به‌شمار می‌رود. در این مقطع زمانی، شرایط و عوامل گوناگون و متعددی از جمله نیازهای متقابل حکومت و علما و به‌ویژه جنگ‌های ایران و روس، باعث افزایش گسترده نقش علما در سیاست و حکومت گردید. در بین این علما نقش میرزا ابوالقاسم قمی و شیخ جعفر کاشف‌الغطاء برجسته‌تر از دیگران بود. کاشف‌الغطاء اصالتاً عرب بود و در عتبات عالیات اقامت داشت. اما میرزای قمی در آن زمان در ایران بود و مرجعیت شیعیان در داخل ایران را برعهده داشت و در بین مردم از نفوذ گسترده‌ای برخوردار بود. میرزای قمی ارتباط نسبتاً خوبی با پادشاهان وقت، به‌ویژه فتحعلی‌شاه قاجار داشت. به همین دلیل، ماهیت و نوع ارتباط او با سیاست و حکومت وقت نیز متمایز از دیگران بود.

بررسی علل و انگیزه‌های اصلی این تعامل و نوع نگرش و دیدگاه میرزای قمی به حکومت قاجاری موضوعی است که در این نوشتار به آن پرداخته خواهد شد.

نگاهی گذرا به زندگی و مقام علمی میرزای قمی

میرزا ابوالقاسم گیلانی، معروف به میرزای قمی، اصالتاً اهل گیلان بود. اما پدر وی از شفت گیلان به جاپلق بروجرد مهاجرت و در آنجا ازدواج نمود. میرزا در میانه قرن دوازدهم در سال ۱۱۵۱ قمری در آنجا متولد شد (امین، ۱۴۰۳، ج ۲: ۴۱۱)؛ مدرس تبریزی، بی‌تا، ج ۶: ۶۸ و ۷۱). پدر میرزا؛ آخوند ملا محمدحسن، خود مردی فاضل بود و کتابی به نام «کأس السائلین» را به روش کشکول نوشته است (جاپلقلی، بی‌تا: ۲۵ - ۲۶). مادر وی نیز از خانواده‌ای اهل علم و فضیلت بود (امین، ۱۴۰۳، ج ۲: ۴۸۱).

میرزای قمی زندگی علمی خویش را ابتدا نزد پدرش آغاز نمود و به تحصیل علوم دینی پرداخت، سپس به خوانسار رفت و نزد استادانی همچون سیدحسین خوانساری به ادامه تحصیل پرداخت. وی پس از آن به عتبات عالیات رهسپار شد و از محضر

اساتید بزرگی از جمله استاد الاساتید؛ آقا محمدباقر بهبهانی بهره‌های فراوانی برد و در فقه و اصول به مقامی والا رسید. پس از بازگشت از عراق چندین سال در جاپلق، اصفهان و شیراز به تدریس علوم دینی و تبلیغ دین پرداخت. پس از آن به دعوت مردم قم، به این شهر هجرت نمود و تا آخر عمر در قم ماند (همان؛ ۴۱۲ و مدرس تبریزی، بی تا، ج ۶: ۶۸ و ۷۱). به همین دلیل، وی در بین مردم به «میرزای قمی» و در بین علما به «محقق قمی» و «فاضل قمی» مشهور گردید. ورود میرزای قمی به قم در زمانی - سده دوازدهم هجری - بود که حوزه علمیه قم به دلیل صدماتی که این شهر دیده بود، رونق چندانی نداشت. لیکن به مرور زمان، اهمیتی فراوان یافت و میرزا که فقیهی برجسته بود، در این رواج و رونق، نقش به‌سزایی داشت. میرزای قمی را باید حلقه اتصال حوزه علمیه عتیق با حوزه علمیه عصر جدید قم دانست. وی مرجعیت قم را احیا کرد و زمینه را برای تجدید حوزه فقاہت قم، پس از دوره‌های آغازین اسلام فراهم ساخت. میرزا در سال ۱۲۳۲ رحلت نمود و در قبرستان شیخان قم دفن گردید.

مقام علمی

میرزای قمی؛ فقیه و مجتهدی برجسته، اصولی‌ای سترگ و به تعبیر سیدمحسن امین در اعیان الشیعه «کاوشگری عمیق و کثیرالاطلاع» بود (امین، ۱۴۰۳، ج ۲: ۴۱۲). او از وزنه‌های علمی سنگینی است که معادله اصولی و اخباری را به نفع اصولیین گرداند. میرزای قمی علاوه بر فقه و اصول، در علوم دیگری همچون حدیث، تاریخ، کلام، رجال، فلسفه، اخلاق، سیاست مدن و آداب مملکت‌داری نیز تبخّر داشته و در اکثر آنها تصنیفات و تألیفات ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشته است. از جمله مهمترین تألیفات و تصنیفات میرزا عبارتند از:

۱- قوانین‌الاصول: این کتاب، مهم‌ترین و مشهورترین اثر میرزای قمی است که در سال ۱۲۰۵ هجری قمری به زبان عربی نوشته شده است و سالها جزء مهم‌ترین کتب درسی حوزه‌های علمیه در علم اصول بوده و متجاوز از چهل شرح بر آن نوشته شده است که معروف‌ترین آنها شرح شیخ مرتضی انصاری است (قاضی طباطبایی، ۱۳۴۸: ۳۶۶). میرزای قمی به خاطر وجود همین اثر ارزنده است که در بین علما به «صاحب قوانین» شهرت یافته است.

۲- جامع الشتات؛ نام اصلی این کتاب، «السؤال و الجواب» یا «اجوبة المسائل» است. این اثر، حاوی یک دوره فقه از طهارت تا دیات است که در پاسخ به پرسش‌های مختلف بیان شده است. این رساله نمایانگر احاطه کامل میرزای قمی بر دقایق فقه اجتهادی است و از زمان تألیف تا مدتها مورد توجه فقها بوده است. بخش دوم این کتاب در عقاید دینی و مسائل کلامی است که ضمن آن، رساله‌ای در ردّ صوفیه آمده است (تهرانی، بی تا، ج ۵: ۵۹-۶۰).

۳- غنائم الايام فی مسائل الحلال و الحرام (فقه استدلالی در ابواب عبادات)؛

۴- مناهج الاحکام (در طهارت، صلاة و ابواب معاملات)؛

۵- معین الخواص؛ رساله عملیه عربی است که میرزا برای مقلدین عرب خود نگاشته است و شامل فقه عبادات است.

۶- جوامع المسائل فی تحقیق مسائل الفروع و الاصول بالدلائل؛ این کتاب در مورد فقه و اصول به زبان عربی است که در آن مجموعاً هفده رساله آمده است.

۷- رساله اصول دین (در عقاید).

علاوه بر آثار فوق، میرزای قمی رساله‌های متعددی در فقه و اصول نگاشته است که تعداد آنها مشخص نیست. برخی، مجموعه آثار وی را بالغ بر هزار اثر بر شمرده‌اند که بخش اعظم آن، رساله‌های ایشان است. برخی از این رساله‌ها در پایان کتاب جامع الشتات و نیز کتاب غنائم الايام آمده است و برخی از آنها نیز به صورت نسخ خطی در کتابخانه‌های شخصی و عمومی موجود است.^۱

میرزای قمی مکاتبات زیادی با شاهان قاجار به‌ویژه فتحعلی‌شاه داشته است که متأسفانه تنها تعداد بسیار اندکی از این نامه‌ها موجود است. از جمله مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱- ارشادنامه؛ نامه‌ای است نصیحت‌آمیز (به‌سیاق نصیحة الملوک غزالی و...) که خطاب به شاه قاجار به نگارش درآمده است. طبق شواهد و قرائن، مخاطب این نامه، آغامحمدخان قاجار می‌باشد؛^۲ اگر چه برخی فتحعلی‌شاه را مخاطب آن دانسته‌اند. این نامه حاوی بخشی از اندیشه سیاسی میرزای قمی است.

۲- نامه میرزای قمی به فتحعلی‌شاه؛ این نامه در پاسخ به درخواست فتحعلی‌شاه مبنی بر اظهار نظر در مورد رساله میرزا عبدالوهاب منشی‌الممالک و ردّ آن و توصیه شاه به دوری‌گزیدن از فرقه صوفیه نوشته شده است.

شرایط سیاسی - اجتماعی در عصر میرزای قمی

دوران زندگی میرزای قمی مصادف با حکومت زندیه و ابتدای دوره قاجاریه بوده است، اما دوره شهرت علمی و مرجعیت وی با زمان روی کار آمدن سلسله قاجار در اوایل سده سیزدهم، مصادف است. سلسله قاجاری با پیروزی آغامحمدخان قاجار بر فتحعلی خان زند در سال ۱۲۰۹ رسماً آغاز گردید. با کشته شدن آغامحمدخان «فتحعلی شاه» در سال ۱۲۱۲ به قدرت رسید (شمیم، ۱۳۷۱: ۳۵-۴۰). دوره حکومت وی تا سال ۱۲۵۰ ادامه داشت.

در این مقطع تاریخی که ایران یک سده پر از نابسامانی، جنگ و اشغال نظامی بیگانگان، از هم پاشیدگی، کشتارهای خانگی و برادرکشی‌های پی‌درپی را پشت سر گذاشته بود، آغامحمدخان و فتحعلی شاه با شیوه‌های خشونت‌آمیز ویژه آن عصر توانسته بودند وحدت سیاسی و آرامش نسبی را در کشور پدید آورند و در نتیجه، محیطی مناسب پیش آمد تا بار دیگر رهبران دینی که در سده پیش به ناچار ترک وطن کرده و زندگی در عراق و بعضاً هند را برگزیده بودند، به کشور بازگشته و حوزه فعالیت علمی - مذهبی خویش را به شیوه‌ای سازمان‌یافته‌تر گسترش دهند. روشن است که مجتهدان هم به نوبه خود بر آن فرصت‌های نو در ایران ارج گذاشته و برای حفظ آن تلاش می‌کردند.

در دوره آغامحمدخان، بین او و علما ارتباط وجود داشت؛ اما این روابط، خوب و دائمی نبود و کیفیت آن به وضع شاه و شرایط حکومت او بستگی داشت. از این رو، در زمان وی، علما امکان نفوذ زیادی در حکومت به دست نیاوردند (الگار، ۱۳۶۹: ۸۱). اما در دوره فتحعلی شاه، روابط علما با حکومت، بسیار گسترده‌تر و نزدیک‌تر شد و در نتیجه، نفوذ و قدرت علما در عرصه حکومت و سیاست بسیار افزایش یافت.

علما به عنوان حامیان مردم از طریق ارتباط با حکومت در پی دستیابی به اهداف عالی خود و دفاع از حقوق مردم بودند. تاریخ، حاکی از آن است که چاره علما از این ارتباط و تعامل، چیزی جز انتخاب «بد» به جای «بدتر» و «دفع افسد به فاسد» نبوده است و شرایط تاریخی، چنین انتخابی را اقتضا می‌کرد. این هم‌نوايي بر خلاف میل باطنی علما و سلطان بود؛ هر چند آنچه اتفاق افتاد نتیجه‌ای بود که هر دو در پی آن یا لااقل بدان راضی بودند؛ زیرا دولت قاجاری موفق شد مقبولیتی همپای صفویان - با وجود نداشتن نسب آنها - برای خود ایجاد کند و علما نیز توانستند موقعیت‌های از دست‌رفته را به دست آورند (مستوفی، ۱۳۸۶: ۷-۸).

میرزای قمی و حکومت قاجار

نوع، میزان و چگونگی روابط میرزای قمی با حکومت قاجاری و دیدگاه وی در مورد حکومت وقت، یکی از مباحث بسیار مهم و در عین حال بحث‌برانگیز می‌باشد. در بررسی آثار و نوشته‌ها، زندگی، رفتار و نحوه عملکرد میرزای قمی در ارتباط با حکومت قاجار با دو رویکرد متفاوت مواجه می‌شویم؛ از یک‌سو، با مطالعه برخی نوشته‌های ایشان به‌ویژه «ارشادنامه»، به‌نوعی تأیید حکومت وقت به ذهن متبادر می‌شود و از سوی دیگر، در بسیاری از نوشته‌ها و آثار متأخر ایشان به‌ویژه در «جامع‌الشتات» می‌بینیم که به‌صورت مستقیم یا غیر مستقیم، سخن از عدم مشروعیت حکومت قاجاری به‌میان آمده است. این دوگانگی، این سؤال را ایجاد می‌کند که دیدگاه اصلی میرزای قمی در مورد حکومت وقت چه بوده است؟ آیا مشروعیت حکومت قاجار را تأیید می‌نمود یا آن را نامشروع می‌دانست؟ و اگر حکومت وقت را مشروع نمی‌دانسته است، دلیل این تعامل و ارتباط خوب با حکومت، چه بوده است؟ در این بخش، ابتدا دیدگاه مطرح‌شده در ارشادنامه را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس نظریه وی را در دیگر آثارش به‌ویژه جامع‌الشتات و همچنین نامه وی به فتحعلی‌شاه در رد عقاید صوفیه (استادی، بی‌تا: ۲۸-۵۰)^۳ مورد کنکاش قرار می‌دهیم.

۱- دیدگاه میرزای قمی در ارشادنامه

ارشادنامه همان‌گونه که از نامش پیداست، نامه‌ای نصیحت‌آمیز خطاب به شاه قاجار است. برخلاف تصور بسیاری از نویسندگان که فتحعلی‌شاه را مخاطب این نامه دانسته‌اند (قاضی طباطبایی، ۱۳۴۸، ش ۲۰: ۳۶۶؛ تهرانی، بی‌تا، ج ۲۲: ۱۵۹)،^۴ بر اساس شواهد و قرائن موجود، مخاطب آن، آغامحمدخان قاجار بوده است؛ چرا که بر اساس نوشته میرزای قمی در ابتدای نامه، این نامه را در زمانی نوشته است که «عمر بی‌حاصل قریب به پنجاه سال رسیده» (قاضی طباطبایی، ۱۳۴۸، ج ۲۰: ۳۲۸) بود و از سوی دیگر، با توجه به سال تولد ایشان که ۱۱۵۰ قمری نقل شده است، مشخص می‌شود که این نامه در حدود سال ۱۲۰۰ قمری نوشته شده است و در این زمان، آغامحمدخان در رأس حکومت بوده است؛ چون فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۱۲ قمری به حکومت رسیده است؛ از این رو، مخاطب نامه، آغامحمدخان می‌باشد.

این نامه - چنانکه از متن آن برمی‌آید - به دلیل مشکلات بسیاری که برای مردم پیش

آمده بود و شکایات متعددی که از ظلم و تعدی حاکمان به میرزای قمی رسیده بود، به منظور نصیحت و ارشاد شاه قاجار به رعیت‌نوازی و حمایت از ستمدیدگان و ترس از بازخواست‌های اخروی نوشته شده است، چنانکه در ابتدای این نامه آمده است: «در هر دم، زاغان مصیبت و محنت از هر سو در این خرابه بر گردم جمع و همه در دور من پروانه‌وار و من در میانه می‌سوزم چون شمع، من گاهی با نوحه آنها دمساز و آنها بعد از یأس از من و بخت خود در پرواز و گاهی در فکر عاقبت کار خود گریان و در عجز چاره این مصایب سرگردان. یکی فریاد می‌کرد از خرابی آشیان و دیگری خبر می‌داد از مقتول‌شدن جوجگان و جمعی شیون داشتند از نهب ااث و اموال و فوجی چهره می‌خراشیدند از هتک ناموس و اسیر عیال. بعد از تفکر بسیار چاره را منحصر دید در عرض حال به سایه بلندپایه شهباز بی همان و همایی همت و اقبال...» (همان: ۳۶۹).

برخلاف تصور برخی که این مصایب را مربوط به جنگ‌های خارجی ایران دانسته‌اند، این مشکلات و مصایب، مربوط به اوضاع داخلی ایران بوده است. مردم، این شکایات را به محضر میرزای قمی رساندند و ایشان نیز در نهایت، چاره را در نوشتن نامه به شاه می‌بیند. ایشان در مقدمه نامه خود یادآوری می‌کند که در نوشتن آن، طمع نفع دنیوی مطلقاً منظور نیست و «از جمیع اغراض فانیه و اغراض دانیه خالی است»؛ چرا که تا چنین نباشد تأثیرگذار نخواهد بود (همان: ۳۶۹-۳۷۰). پس از آن، به مقتضای وافی اقتضای «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (ذاریات (۵۱): ۵۵) سلطان قجر را دعوت می‌کند که «قدری به مذاکره عهود قدیمه و موثیق محکمه که با خداوند کریم دارند» بپردازند و «غبار موانع و زنگ کدورت از مرآت دل حقانیت منزل» براندازد.

در این نامه چند نکته مهم و قابل بررسی وجود دارد:

۱-۱- کاربرد عنوان ظل الله در نامه

از توهمات غرورآمیز پادشاهان مسلمان این بود که آنها «ظل الله» هستند و در سایه آن می‌توانند هر عملی را انجام دهند؛ بدون اینکه در مقابل خدا و بندگان او مسئولیتی داشته باشند. حدیث «السلطان ظل الله فی الارض یاوی الیه کل مظلوم...»^۵ در برخی منابع اهل سنت و شیعه ذکر شده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۲: ۳۵۴). صرف نظر از اعتبار سند این حدیث، پذیرش یا عدم پذیرش آن به برداشت صحیح یا غلط از آن نیز بستگی دارد. مرحوم میرزای قمی در این نامه سه احتمال و معنا را برای این عنوان ذکر

می‌کند تا ذهن شاه را از برداشت غلط از این موضوع منصرف سازد و به او یادآوری کند که در اعمال خود در برابر خداوند مسؤول است:

الف- پادشاه باید مأمّن مردم باشد:

همان‌گونه که در گرمای تابستان، فردی خود را به سایه می‌رساند تا از شدت گرما مصون باشد، رعایا و ضعفا هم در اثر حرارت جور و عدوان و آتش ظلم و طغیان و تعدی، به پناه سایه عدل الهی که پادشاه عادل است، به مروحه انصاف و دادرسی، رفع التهاب و سوزش خود نمایند و هرگاه گرگ فتنه، یاغی و طاغی در مرعی به رمه اجتماع ایشان بزند، به دور شبان حافظ چوب‌دستی معدلت شاه جهان اجتماع نمایند (قاضی طباطبایی، ۱۳۴۸، ج ۲۰: ۷۱).

ب - سایه (پادشاه) باید شبیه صاحب سایه (خداوند) باشد:

دویم اینکه چون سایه هر چیز با کمال ناچیزی و بی‌ثباتی، شبیه صاحب سایه است در شکل و مقدار، همچنین پادشاه با وجود انغمار در علایق جسمانی و آلودگی به تعلقات هیولایی، باید مشابه حضرت سبحانی و متشبه به آن جناب در صفات نفسانی و محامد روحانی باشد (همان).

همچنان که در حدیث هم آمده است: «تخلّقوا باخلاق الله...».

ج - سایه (پادشاه) باید نشانگر صاحب سایه (خداوند) باشد:

سیم آنکه چنانکه از سایه هر چیز به آن چیز می‌توان پی‌بردن، باید پادشاه چنان باشد که از رفتار و کردار او پی به وجود خداوند منان و خالق دین توان برد (همان).

چنانکه از موارد مذکور برمی‌آید، توصیف میرزای قمی از خصایص و اوصاف «ظل الله» بودن شاه، توصیفی آرمانی است که سلطان وقت یقیناً فاصله بسیاری با آن داشته است. ایشان با بیان این اوصاف درصدد است به شاه قاجار یادآوری کند که یک سلطان و پادشاه عادل باید دارای این صفات باشد و از این طریق او را تا حد ممکن، به عدالت و پرهیز از ظلم فرا خواند. از این‌رو، به شاه قاجار می‌گوید که با یادآوری صفات خداوند باید «به قدر مقدور، تشبه به آن جناب و تخلّق به اخلاق او را منظور نظر داشت» (همان: ۳۷۱). برای این منظور، وی به بیان خلاصه‌ای از مناجات شعبانیه و سیره حضرت سیدالسادین علیه السلام می‌پردازد و سپس به بیان صفات خداوند پرداخته، شاه را به امتثال آنها توصیه می‌کند (همان: ۳۷۱-۳۷۷). ایشان در پایان قسمت اول نامه، نکته بسیار مهم دیگری را به شاه

قاجار گوشزد می‌کند و آن اینکه باید نسبت به اصل مقام «شاهی» خود به دیده عبرت‌آموزی بنگرد: «و دیگر اینکه به نظر اعتبار باید نگرست که آفریدگار عالم، افراد بنی نوع آدم را قاطبه از نر و ماده خلقت کرده... بدون تفاوت و بعد از آن، یکی را تاج سروری بر سر نهاده و در روی زمین شبیه به جانشین از برای خود قرار داده، او را مالک رقاب سایر بندگان کرده و بر تخت «آتیناهم مُلْکًا عَظِيمًا» (نساء (۴): ۵۴) نشانده و دیگری را ریسمان مذلت و خواری در گردن نهاده و بنده سایر بندگان کرده و در شأن او «عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلٰی شَيْءٍ» (نحل (۱۶): ۷۵) خوانده؛ نه این را شاید که با این مهانت سر از کمند اطاعت پیچد و زبان به ناشکری دراز کند و نه آن را سزد که در مقام کفران نعمت، تعدی و ظلمی به اسیران زیردست خود کند...» (قاضی طباطبایی، ۱۳۴۸، ج ۲۰: ۳۷۷).

میرزای قمی با این جملات درصدد است به پادشاه قاجار بفهماند که تفاوت میان انسانها (پادشاه و غیر پادشاه) برای امتحان آنهاست و تفاوت واقعی و عزت و ذلت حقیقی، جایی ظهور خواهد نمود که «آن غلام و آن پادشاه متعدی را در دو کفه ترازو بگذارند»؛ به عبارت دیگر، تفاوت واقعی در نتیجه اعمال آنها و در روز جزا مشخص خواهد شد. ایشان با استناد به آیات و روایات به شاه قاجار می‌گوید که باید از ظلم و تعدی پرهیز نماید و راه و شیوه شاه شاهان و پروردگار جهانیان را پیش روی خود قرار دهد تا با تسخیر قلوب رعایا بتواند پادشاه جسم و جان مردم باشد.

بنابراین، به عقیده میرزای قمی، روش و منش شاه باید به گونه‌ای باشد که بندگان از آتش ظلم و جور ستمگران به او پناه برند. میرزای قمی در این نامه در نظر دارد که معنای واقعی ظل‌الله را به شاه بفهماند و به او گوشزد کند که در صورتی می‌توانی مدعی عنوان ظل‌الله باشی که این ویژگی‌ها در تو وجود داشته باشد. پس منظور میرزای قمی از بیان این نکته که «پادشاهان، مظهر پادشاهی حق هستند»، شاه دیندار، عادل و مهربان است؛ نه هر پادشاه ظالم و مستبد و بی‌دینی.

۱-۲- امتحان الهی بودن حکومت و لزوم پاسخگویی پادشاه در مقابل خداوند

میرزای قمی در بخش دوم نامه خود؛ یعنی «مباحثات علمیه»، این توهم که «ملک و پادشاهی به تقدیر الهی بوده و هر که را خداوند عالم، ملک و سلطنت کرامت کرد، در لوازم آن بر او حرجی نبوده و در اعمالش مورد مؤاخذه نخواهد بود، در غیر این صورت نمی‌باید او پادشاه می‌شد» را با استناد به حسن و قبح عقلی مردود می‌نماید و با تمهید

مقدمه‌ای به آن، به دو وجه پاسخ می‌گوید:

اول اینکه پادشاهی و مملکت‌داری بر دو قسم است: یکی بر سبیل استحقاق است و یکی بر سبیل امتحان ... پس هرگاه به مجرد اینکه پادشاهی و ملک به تقدیر باشد، لازم باشد که هر فعلی که از او سرزند هم به تقدیر باشد و خدا به آن راضی باشد، پس - العیاذ بالله - باید فرعون هم بر دعوای باطل خود مؤاخذ نباشد یا خلفای جور از دشمنان اهل بیت بر اعمال ناشایسته خود معاقب نباشند و این، خلاف بدیهی دین است (همان: ۳۸۰).

میرزای قمی از پاسخ اول خود به شبهه مذکور، چنین نتیجه می‌گیرد:

گوییم اصل مرتبه شاهی به تقدیر الهی باشد و از این لازم نمی‌آید که هر فعلی که از پادشاه سرزند، باید به تقدیر لازم و حکم جازم الهی باشد، بلکه بعضی را به سبب استحقاق و قابلیت مرتبه شاهی برگزیده و درجات دنیا و آخرت را در آنها جمع کرده و بعضی را به سبب سوء سرپرست و خبث نیت به خود واگذاشته و به جهت اتمام حجت، او را امتحان کرده، پس آن مستدرج خواهد بود و از مکلف‌بودن بیرون نیست، پس بر او لازم است که در این حال، تکلیف خود را به‌جا آورد و مراقب احوال بندگان و سرپرستی عیال خداوند رحمان که به او سپرده، بشود و هرگاه کوتاهی کند مؤاخذ خواهد بود (همان). در واقع، میرزای قمی در پاسخ اول خود، می‌خواهد به شاه قاجار بفهماند که پادشاهی او بر سبیل امتحان است، نه استحقاق و این‌گونه نیست که اعمال وی به تقدیر الهی باشد. پس لازم است که در اعمال و رفتار خود با زیردستان مراقبت نماید تا مورد مؤاخذه قرار نگیرد.

وجه دوم پاسخ میرزا، به صورت سؤال و نقض است:

هرگاه خاطر جمعی پادشاه به تقدیر الهی است و می‌گوید که امر شاهی من، نیست مگر به تقدیر خدا، پس چرا در امر مملکت خود بعضی تدبیرات می‌کند و جمعی را مقید و محبوس و برخی را از چشم و گوش و سایر لذات مایوس، گاهت که کوچ که خدای یک قریه در گرو داشتن معین در ملک می‌داند و گاهی ارحاء عنان یکی از سرکشان متغلب را باعث بقای مملکت می‌خواند. آنکه در روز اول، بدون گرو و حبس و نقض اساس

چنین را بر پا کرد آیا از محافظت آن عاجز است یا آنکه اگر خدا خواهد ازو برگرداند این تدبیرات از امر الهی مانع و حاجز است؟ (همان: ۳۸۱).

میرزای قمی بار دیگر به شاه گوشزد می‌کند که نباید فکر کند پادشاهی او به تقدیر الهی است. ایشان برای اثبات سخن خود به برخی اعمال شاه اشاره می‌کند.^۶ او معتقد است که این اعمال، مطابق خواست خداوند نیست و در راستای استدلال خود با یک سؤال اساسی مواجه می‌شود و آن، اینکه اگر اصل پادشاهی به تقدیر الهی است، لکن برخی بنا بر استحقاق و برخی بر سبیل امتحان، «پس تقصیر بندگان و رعایا چه چیز است که آنها را اسیر شاه نامهربان می‌کند؟! و از اینجا ظلم لازم می‌آید بر خدا!»

میرزای قمی به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد:

گوییم آن نیز یا بر وجه استحقاق است با عقوبت معاصی آن رعیت و تلافی کرده‌های آن جماعت خواهد بود یا از برای رفع درجات و زیادتی مراتب است؛ چنانکه به جهت اهل بیت رسول ﷺ واقع شد و از اینجا لازم نمی‌آید که ظلم ظالم در کار باشد و به رضای خداوند جبار باشد، به جهت آنکه حق تعالی قادر است که انتقام بندگان عاصی را به سبب استحقاق ایشان از راه دیگر بکشد؛ مثل طاعون و قحط و امثال آنها و رفع درجات مخلصان را به سایر انواع بلا کند که همیشه شیمه اولیا است. لیکن چون ظلم آن ظالم که به سبب سوء اختیار خود در پیش گرفته قائم مقام آن بلاها می‌شود، حق تعالی به همین اکتفا کرده، بالای دیگر بر ایشان نفرستاد و از اینجا لازم نمی‌آید که حق تعالی به این بالای خاص که ظلم ظالم است، راضی باشد؛ تعالی شأنه عما یقولون علواً کبیراً (همان).

در ادامه، شاه را توصیه به توبه و انابه نموده و می‌نویسد:

و چون خداوند مهربان را رحمت و عفو بی‌پایان است، پس این گونه پادشاهان نیز از رحمت او نباید مأیوس باشند و به توبه و انابه بکوشند و معالجه شکستگی‌های خود را که از ظلم و عدوان کردن حاصل شده، به حیرة عدل و تخته‌بندی مرّوت و انصاف بنمایند و هرگاه انوشیروان با وجود کفر و دوری از حق به سبب عدالت به آتش جهنم نسوزد، مؤمن عارف که به توبه و عدل تدارک کار خود کند، به طریق اولی مستحق نجات خواهد بود (همان: ۳۸۱-۳۸۲).

چنانکه از نوشته مذکور بر می‌آید ظاهراً میرزای قمی، شاه قاجاری را از جمله

«پادشاهان نامهربان» می‌داند؛ لذا به صورت غیر مستقیم او را به توبه و جبران ظلم‌های گذشته به وسیله عدالت‌ورزی و انصاف توصیه نموده و به بخشش خداوند، امیدوار می‌کند. ایشان در خاتمه کلام، مطلبی را بیان می‌کند که برخی آن را دلیل بر مشروع دانستن سلطه پادشاه در امور سیاسی برشمرده و بر اساس آن، میرزای قمی را از قائلان به نظریه «سلطنت مشروع» دانسته‌اند (کدیور، ۱۳۷۶: ۶۹؛ حائری، ۱۳۵۷: ۳۲۴). میرزای قمی می‌نویسد:

حق تعالی چنانکه پادشاهان را از برای محافظت دنیای مردان و حراست ایشان از شرّ مفسدان قرار داده، پس علما و غیر علما به آن محتاجند. همچنین علما را هم از برای محافظت دین مردم و اصلاح دنیای ایشان و رفع دعاوی و مفاسد و اجحاف و تعدی و تجاوز از راه حق که باعث هلاک دنیا و آخرت می‌باشد، قرار داده و در سلوک این ملک و یافتن طریقه حقه، پادشاه و غیر پادشاه به آنها محتاجند، پس چنانکه این فرقه رویشان را از درگاه معدلت و حراست آن زمره عالی‌شان، مجال گریز نیست، همچنین آن طبقه رفیع‌مکان را از التفات به این قوم گمنام و نشان و مداوا جستن از انفاس ایشان، راه پرهیز نه (قاضی طباطبایی، ۱۳۴۸، ج ۲: ۳۸۲).

در این نوشته، میرزای قمی نوعی تقسیم وظایف بین سلطان و علما را مطرح می‌نماید؛ به گونه‌ای که وظیفه پادشاهان را حفظ دنیای مردم و نقش علما را نقشی نظارتی می‌داند که علاوه بر حفظ دین مردم در مورد اصلاح دنیای ایشان نیز مسؤلیت دارند. بنابراین، میرزای قمی در اینجا قائل به اقتدار دو مرجع «دین» و «عرف» در جامعه شده و وجود این دو و نیاز آنها به یکدیگر را ضروری دانسته است.

اما به نظر می‌رسد که این مطالب و حتی دعای میرزای قمی برای دوام دولت شاه قاجاری و اتصال آن به دولت امام زمان (عج) نمی‌تواند دلیل مشروع دانستن حکومت قاجاری از دیدگاه وی باشد؛ چرا که از محتوای ارشادنامه پیداست که ایشان، شاه قاجار را عادل نمی‌دانسته و او را به عدالت توصیه کرده و پادشاهی او را از راه امتحان می‌دانسته و در واقع او را نامهربان نامیده است؛ لذا از خداوند چنین درخواست می‌کند:

خدایا! پادشاه! ... پادشاه را بر ما مهربان کن ... و چنان کن که پادشاهی او از راه قابلیت و استحقاق باشد، نه از راه امتحان و استدراج. خداوند! او هم بنده ضعیف توست، تو می‌توانی که مستحق عذاب را به عذابی دیگر از

جانب خود معذّب کنی، چنان مکن که این بنده ضعیف را به خود واگذاری که او مایه عذاب تو باشد و باعث هلاک دین و آخرت تو گردد، بلکه از تو امید داریم که قلم عفو بر جرایم همه بگردانی و پادشاه و رعایا، همه را در سایه رحمت خود بنشانی. پس بعد از آن خداوندا! دولت او را دائم کن و متصل به دولت حضرت قائم کن... (همان).

طبیعی است که اگر میرزای قمی، شاه را مهربان و پادشاهی او را از راه استحقاق می دانست، دلیلی برای این دعا و درخواست چنین اموری از خداوند وجود نداشت. به علاوه درخواست عذاب مستحق به عذابی دیگر، خود دلیل بر نامهربان دانستن شاه است. نکته مهم این است که ایشان پس از درخواست این امور و طلب عفو پادشاه، با جمله «پس بعد از آن» برای دوام دولت شاه و اتصال آن به دولت حضرت قائم (عج) دعا می کند. بنابراین، این دعا نمی تواند دلیلی بر مشروع دانستن حکومت شاه قاجار باشد؛ ضمن اینکه قطعاً باید شرایط و ادبیات خاص آن زمان در شیوه نگارش نامه به پادشاهان را نیز در نظر گرفت.

۲ - نظریه میرزای قمی در آثار دیگرش

بسیاری دیگر از آثار و نوشته های میرزای قمی، حاکی از مشروع ندانستن حکومت قاجار و شخص شاه می باشد و به رغم تلاش حکومت در جهت کسب مشروعیت سیاسی به وسیله علما و وجود روابط صمیمی بین فتحعلی شاه و میرزای قمی، ایشان از تأیید حکومت و مشروع دانستن آن خودداری کرده است. از جمله مهم ترین شواهد آن در زمان جنگ های ایران و روس و تلاش حکومت در کسب اجازه جهاد از جانب علما و در نتیجه تأیید و مشروع جلوه دادن حکومت جور است که در این میان، میرزای قمی بیش از دیگران، مطمع نظر درباریان بوده است. ملا محمدباقر سلماسی و صدرالدین تبریزی، اصرار زیادی داشته اند تا میرزا را وادار کنند که اساس و پایه حکومت فتحعلی شاه را شرعاً به رسمیت بشناسد. اینان شاه را با شاه طهماسب صفوی و میرزا را با مرحوم محقق ثانی (شیخ علی کرکی) مقایسه می کردند (رضوی، ۱۳۷۱: ۲۵)، اما میرزای قمی با هوشیاری تمام از تأیید و تنفیذ حکومت خودداری می نمود:

سؤال: هرگاه این جهاد و دفاع، محتاج به اذن مجتهد عصر باشد، هر کس را که لایق و قابل دانند، مرخص و مأذون نمایند و متصدی شرعی نمایند که

مباشر عرف که متصدی جهاد است، به اجازت قیام و اقدام کند بر واجب مذکور، مسلمین و مجاهدین، اطاعت و انقیاد نمایند و شرع و عرف، مطابق و موافق گردد.

جواب: صاحب این سؤالات و کاتب این مقالات، معلوم می‌شود که شخص عالمی است... . جواب این سؤال محتاج به «بحر طویل» است که حال مقام هیچ یک مقتضی نیست. از ابتلاهای غیر متناهی این حقیر، همین باقی مانده که عرف را مطابق شرع کنم... این نوع مدافعه، نه موقوف به اذن امام است و نه حاکم شرع و بر فرضی که موقوف باشد، کجاست آن بسط ید از برای حاکم شرع که خراج را بر وفق شرع بگیرد و بر وفق آن، صرف غزات و مدافعین نماید؟ و کجاست آن تمکن که سلطنت و مملکت‌گیری را نازل منزله غزای فی سبیل الله کند... (میرزای قمی، ۱۳۰۳، ج ۱: ۴۰۰ - ۴۰۱).

در اینجا میرزای قمی به صراحت از دادن اذن به مباشر عرف که همان شخص شاه است، خودداری می‌کند. این پاسخ به روشنی نشان می‌دهد که وی، دولت فتحعلی‌شاه را مشروع نمی‌دانسته و تنها به خاطر ویژگی‌ها و شرایط ویژه زمانی و نداشتن بسط ید و تمکن، مماشات می‌کرده است.

در مورد دیگری، از میرزای قمی سؤال می‌شود که «آیا عمومات آیات و اخبار وارده در باب جهاد، تعلق به این قسم گرفته یا نه؟» ایشان پس از ذکر آیات و اخبار متعدد به صحیحۀ یونس از امام رضا علیه السلام اشاره می‌کند که حضرت در آنجا می‌فرماید: «در صورتی که خوف بر بیضه اسلام و مسلمین باشد، قتال جایز است، پس قتال او از برای خود او باید باشد؛ یعنی تکلیف خود را به عمل آورد و آن قتال نیست از برای سلطان مخالف» (همان: ۳۸۰-۳۸۱). این حدیث مربوط به عصر امام علیه السلام است، اما میرزا با آوردن این حدیث می‌خواهد بگوید با اینکه این جهاد (جنگ‌های ایران و روس) به مباشرت فتحعلی‌شاه و تحت فرماندهی اوست، لیکن رزمندگان برای اسلام می‌جنگند، نه برای شخص شاه و این، خود دلیلی بر لایق‌ندانستن وی برای حکومت و عدم مشروعیت حکومت وی است.

حکومت وقت در موارد متعدد دیگری به صورت مستقیم یا غیر مستقیم سعی می‌کند از میرزای قمی اذن جهاد بگیرد، اما وی به صورت ضمنی و در عین حال مستدل، به شاه

قاجار می‌فهماند که سلطنت وی مشروع نیست و صلاحیت دریافت اجازه، حتی برای تصدی امر جهاد با دشمنان را ندارد (الگار، ۱۳۶۹: ۱۰۳). ایشان با هوشیاری و آگاهی از اوضاع زمان خود، بیش از تأکید بر لزوم دفاع و ایستادگی در برابر هجوم کفار به بلاد اسلام و بیان ثواب و فضیلت جهاد، مطلب دیگری ابراز نداشته است (آیه‌الله خامنه‌ای، ۷۱/۷/۱۵). در مورد اراضی خراجیه و حصه‌السلطان و مصرف آنها در جهاد به اذن مجتهد از میرزا سؤال می‌شود و ایشان پس از توضیح درباره‌ی اراضی خراجیه و تصریح به این نکته که ولایت و مباشرت و تصرف در آنها به تقدیر و تدبیر امام عادل است در پاسخ می‌نویسد:

هرگاه این دانسته شد، برمی‌گردیم به صورت سؤال و می‌گوییم که معنای حصه‌السلطان را نفهمیدیم چه چیز است؟ سلطان حصه ندارد به غیر اینکه او هم چون از مصالح عامه مسلمین است، به جهت جنگ و جدال و حراست دین اسلام و دفع فساد، پس او هم حصه دارد از این مال؛ نه اینکه همه آن، مال او باشد و حلیت آن هم بر او باید به اذن حاکم شرع باشد و بعد از آنکه بر وجه شرعی حصه او باشد، دیگری را در آن حقی نیست... (میرزای قمی، ۱۳۰۳، ج ۱: ۲۵۷ و ۳۸۴).

وی در جای دیگر در مورد حلال بودن یا نبودن خراجی که حاکم جائز عصر می‌گیرد، به صراحت می‌گوید:

اظهر در نظر حقیر این است که آنچه سلاطین جور شیعه می‌گیرند از خراج اراضی خراجیه، حلال نیست؛ مگر آنکه به اذن مجتهد عادل باشد و گیرنده هم از مصالح عامه باشد؛ مثل طلبه‌ی علوم و ائمه‌ی جماعات و امثال آنها (همان: ۱۷۸).^۷

در اینجا در متن سؤال به صراحت عنوان «حاکم جائز عصر» آورده شده و میرزای قمی نیز بدان پاسخ داده است و این حاکی از آن است که ایشان فرمانروایان وقت را حاکم جائز و سلطنت آنها را نامشروع می‌دانسته است. نظر میرزا در مورد پرداخت جزیه به حاکم جائز شیعه نیز همانند خراج است (میرزای قمی، ۱۴۱۷: ۵۹۰). وی در مورد اخذ وجوه شرعی از سوی شاه به صراحت می‌گوید که این وجوه باید به مجتهد عادل داده شود و بدون اطلاع حاکم شرع، تصرف در آن جایز نیست.

در دیگر آثار میرزای قمی نیز موارد متعددی می‌توان یافت که ناظر به عدم مشروعیت شاه و حکومت قاجاری است؛ از جمله نامه‌ای که ایشان در اواخر عمر

خویش در پاسخ به درخواست فتحعلی‌شاه در ردّ عقاید صوفیه و «میرزا عبدالوهاب منشی‌الممالک» نگاشته است. وی در آنجا به‌صراحت فتحعلی‌شاه را عوام، بی‌سواد و عیاش خوانده، می‌نویسد:

اینها همه سهل است که بر می‌دارد این عقاید باطله و اوهام عاطله را القا می‌کند به پادشاهی که در تمام عمر به عیش و نشاط و استیفای لذات جسمانیه و متابعت اهوای شهوانیه و غضبانیه مشغول و یک روز به محنت ریاضت و مخالفت اهوای نفسانیه مشغول نبوده (استادی، بی‌تا: ۱۶-۱۷).

طبیعی است که از دیدگاه میرزای قمی، فتحعلی‌شاه با چنین اوصافی نمی‌تواند صلاحیت شرعی برای تصدّی امور مسلمین را داشته باشد؛ زیرا عدالت را که از شرایط اصلی حاکم عادل است، ندارد. از ادامه این نامه بر می‌آید که در آن روزگار حتی شماری از علمای عصر نیز در مورد عنوان «اولوالامر» برای فتحعلی‌شاه فتوایی داده بودند که میرزای قمی به‌صراحت با آنها مخالفت نموده، آن را باطل می‌شمارد و می‌نویسد:

نمی‌دانم چه خاک بر سر کنم! یک جا می‌شنوم که می‌خواهند لقب «اولوالامر» به شاه بگذارند که مذهب اهل سنت است و خلاف مذهب شیعه است و اهل سنت به آن فخر کنند که پادشاه شیعه تابع ما شد، ... و اما حکایت «اولی‌الامر» بودن نیز بالیقین باطل است و بعضی اجزا که به نظر حقیر رسید که فتوای علمای عصر در آن درج بود هم صریح در این مطلب نبود... به اتفاق شیعه مراد از اولی‌الامر، ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌باشند و اخبار و احادیثی که در تفسیر آیه وارد شده بر این مطلب از حد بیرون است و امرکردن الهی به وجوب اطاعت مطلق سلطان - هر چند ظالم و بی‌معرفت به احکام الهی باشد - قبیح است. پس، عقل و نقل معارضند در اینکه کسی را که خدا اطاعت او را واجب کند باید معصوم باشد و عالم به جمیع علوم باشد؛ مگر در حال اضطرار و عدم امکان وصول به خدمت معصوم که اطاعت مجتهد عادل؛ مثلاً واجب می‌شود و اما در صورت انحصار امر در دفع دشمنان دین به سلطان شیعیان - هر که خواهد باشد - پس آن، نه از راه وجوب اطاعت اوست، بلکه از راه وجوب دفع و اعانت و رفع تسلط اعادی دین است بر خود مکلف، که گاه است که واجب عینی

می‌شود بر او و گاهی کفایی (همان: ۱۶).

میرزای قمی در اینجا به‌طور ضمنی شاه را ظالم خوانده، به‌صراحت می‌گوید که اطاعت از او واجب نیست و امر الهی به اطاعت چنین سلطانی قبیح است. فتحعلی‌شاه از طرق دیگری نیز برای کسب تأیید از جانب میرزای قمی، اقداماتی عملی انجام داد که از جمله آنها درخواست از وی برای پذیرش امامت جماعت مسجد جامع تهران بود؛ اما میرزای قمی که به‌خوبی دریافته بود که شاه قاجار برای کسب مشروعیت و وجهه مردمی چنین تقاضایی را مطرح می‌کند، درخواست وی را نپذیرفت (تنکابنی، ۱۳۸۴: ۱۴۳). حامد الگار با اشاره به این مسأله می‌نویسد: «در اینجا بی‌میلی آشکار علما را از اینکه برای حکومت یا به‌نیابت از آن کار کنند، مشاهده می‌کنیم که این اصل بی‌میلی، نتیجه طبیعی اصل عدم حقانیت کل دستگاه دولت بود» (الگار، ۱۳۶۹: ۹۳). از دیگر اقدامات عملی، درخواست ازدواج پسر میرزا با دختر شاه بود که از جانب فتحعلی‌شاه با میرزای قمی مطرح شد. از آنجا که میرزا با این موضوع مخالف بود، به طرف قبله ایستاد و چنین دعا کرد: «خدایا اگر این وصلت برای دین من ضرر دارد و محبت ظالم را در درونم مستقر می‌کند، از تو می‌خواهم هر طور که مصلحت می‌دانی، از وقوع آن مانع شوی». به دنبال این دعا، تنها فرزند ذکور میرزا از دنیا رفت (کریمی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۱۲-۲۱۳). در اینجا نیز می‌بینیم که میرزا به‌صراحت، شاه را ظالم می‌خواند و از محبت او دوری می‌گزیند. این موارد، همه حاکی از نظر منفی میرزای قمی نسبت به حکومت وقت و شخص پادشاه قاجاری است.

علل تعامل میرزای قمی با قدرت سیاسی حاکم

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد، مبنی بر اینکه آثار و عملکرد میرزای قمی در برخی از موارد حاکی از مشروع ندانستن حکومت وقت بوده است، این پرسش مهم مطرح می‌شود که چه دلایل و عواملی موجب شده است که ایشان به مماشات با حکومت پرداخته و به تعامل و همکاری با آن روی آورد و روابط خوبی با پادشاهان قاجاری به‌ویژه فتحعلی‌شاه برقرار کند؟ این تعامل بر چه مبنایی صورت گرفته و محقق قمی چه اهدافی را در پس آن دنبال می‌کرده است؟ در اینجا به برخی از مهم‌ترین عللی که موجب این تعامل شده بود، اشاره می‌کنیم.

۱- رویکرد مذهبی حکومت قاجار و تلاش میرزای قمی برای بهره‌برداری از شرایط موجود

از جمله مهم‌ترین عوامل تعامل و همکاری علما با حکومت قاجاری، مذهبی‌بودن حکومت و شاهان قاجار - حداقل در ظاهر - بود. آغامحمدخان در زمان تاجگذاری خود از اینکه تاج ملی نادرشاه را بر سر نهد، امتناع کرد و گفت: «این تاج، رمز وحدت سیاسی است و نه وحدت مذهبی». وی ادعا کرد که در پیشگاه خداوند با خود عهد کرده است مادام که زنده است از حوزه اسلام و مذهب امامیه دفاع نماید (الانصاری، ۱۹۸۶: ۶۵). او شمشیر شاهانه‌ای را که وقف مقبره مؤسس سلسله صفوی شده بود، به کمر بست و تعهد کرد که آن سلاح مقدس را در دفاع و حمایت از مذهب شیعه به کار برد (الگار، ۱۳۶۹: ۸۱). وی همانند اولین شاه صفویه، مذهب امامیه را آیین رسمی حکومت اعلام نمود و تأکید کرد که حکام و ملوک حامیان آن هستند (الانصاری، ۱۹۸۶: ۶۳).

آغامحمدخان ظواهر مذهبی را رعایت می‌کرد؛ نماز و روزه‌اش ترک نمی‌شد؛ می‌گساری را ممنوع کرد و برای بارگاه حضرت علی علیه السلام ضریحی از طلا ساخت و شیخ الاسلام اصفهان را به نجف فرستاد تا بر طلاکاری گنبد حرم آن حضرت نظارت داشته باشد (الگار، ۱۳۶۹: ۸۲).

هدف شاه قاجار از ورای این مواضع دینی و سیاسی، تثبیت حاکمیت خاندان خود بود. وی تلاش می‌کرد تا دولت و حکومت خود را مقبولیت سیاسی و دینی بخشد. این سیاست‌ها به هر صورت، نزدیکی علما به شاه را پس از گذشت دوره نادری سبب گردید. قدرت مذهبی علما و تلاش سلطان برای بقا و استقرار سلطنت خویش، چنین گزینشی را ضروری می‌کرد. از آنجا که حکومت قاجار به دنبال کسب مشروعیت سیاسی - مذهبی و مقبولیت مردمی بود، راهی جز در پی گرفتن این سیاست؛ یعنی نزدیکی و تعامل با علما نداشت. در این زمان، قدرت اجتماعی علما به گونه‌ای بود که سلطان، هرگز خود را بی‌نیاز از حمایت آنان نمی‌دید.

میرزای قمی از جمله علمای برجسته این زمان بود که با آغامحمدخان روابط نسبتاً خوبی داشت. اگر چه از میزان و نوع این روابط، اطلاع چندانی در دست نیست، لکن بارزترین نمونه آن را می‌توان در نامه مشهور میرزای قمی به آغامحمدخان - که به ارشادنامه شهرت یافته است - مشاهده نمود. این نامه بسیار مهم تا حدودی بیانگر نوع

تعامل وی با آغامحمدخان قاجار می‌باشد.

مذهبی‌بودن حکومت فتحعلی‌شاه نیز در ظاهر کاملاً مشخص بود. فتحعلی‌شاه در دینداری خیلی تظاهر می‌کرد و مخصوصاً به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سادات احترام زیادی می‌نهاد (مستوفی، ۱۳۸۶: ۵۸). در این دوره، اقدامات مذهبی متعددی صورت گرفت؛ مساجد زیادی ساخته شد و حررها تزئین گردید؛ کتابهای مذهبی، اغلب یا به سفارش شاه نوشته می‌شد یا به او پیش‌کش می‌گردید؛ علما به اقامت در نقاط مختلف کشور، به‌ویژه پایتخت ترغیب می‌شدند تا شاه بتواند مکرر به دیدارشان برود و مراتب اخلاص و اطاعت خود را نسبت به آنها ابراز دارد. شاهزادگان و وزیران نیز از رفتار شاه پیروی می‌کردند و در پی جلب محبت علما بودند و می‌کوشیدند تا علما را به حکومت خود جلب نمایند یا مطمئن شوند که علما از دیانت آنان آگاهی دارند (همان: ۸۷). فتحعلی‌شاه، بنا به سوگندی که پیش از رسیدن به تاج و تخت یاد کرده بود، به قم توجه خاصی مبذول داشت و قم را «دارالایمان» نام نهاد (همان: ۳۵). این شهر اقامتگاه بسیاری از علما به‌ویژه میرزای قمی بود که فتحعلی‌شاه به وی ارادت و اعتماد خاصی داشت. وی به تعمیر و تزئین حرم حضرت معصومه علیها السلام پرداخت و مدرسه فیضیه نیز در این زمان ساخته شد. وی به‌خاطر همین علاقه، در این شهر مقبره‌ای برای خود بنا کرد که بعدها در آن به خاک سپرده شد.

در بین علمای بزرگ آن دوره، فتحعلی‌شاه با میرزای قمی روابط ویژه‌ای داشت و این، به سبب موقعیت مهم اجتماعی و مقام رفیع علمی و دینی ایشان بود. میرزا بسیار مورد احترام دربار بود و شاهان قاجاری به او احترام خاصی گذاشته و به درخواست‌های وی عمل می‌کردند. در این مورد می‌توان به دیدارهای مکرر فتحعلی‌شاه با میرزای قمی، دعوت از وی برای مهاجرت به تهران و پذیرش امامت جماعت مسجدی در تهران، قبول درخواست‌های وی در موارد متعدد نسبت به برخی افراد یا عمال حکومتی و ... اشاره کرد (مدرسی طباطبایی، ۱۳۵۴، ش ۴: ۲۷۱ - ۲۷۴). علاوه بر نمونه‌های عملی مراودات فتحعلی‌شاه با میرزا، نامه‌هایی که بین آنها مبادله شده، گواه دیگری بر روابط نزدیک آن دو بوده است. در مقابل، میرزای قمی نیز نسبت به فتحعلی‌شاه اظهار محبت می‌نمود و مهم‌ترین دلیل آن را دین‌پروری و شریعت‌گستری وی معرفی می‌کرد؛ چنانکه در نامه‌ای خطاب به فتحعلی‌شاه چنین نگاشته است:

عمده دلخوشی و مایه تسلی خود را وجود ذی‌جود سلطان اعظم و خاقان اکرم و ... می‌داند و این، نه از برای تحصیل منصب و جاه است و به طمع جمع مال و رسیدن به نعمت و عیش و رفاه، بلکه چون ایشان را دین‌پرور و شریعت‌گستر یافته و صاحب عقاید صحیحه و اخلاق حسنه و صفات مستحسنة شناخته، دیدار ایشان چشم بی‌نورم را روشن و تذکار سلطنت و غلبه بر اعدای دین آن سلیمان‌نشان، گلخن دل، کدورت منزلم را گلشن می‌سازد و لهذا دائماً بقای عمر و دولت و دوام ملک و سلطنت آن پشت و پناه شیعیان و قوت بازوی دین و ایمان را از درگاه ملک منان رحیم می‌طلبد و محفوظماندن عقاید صحیحه ایشان را از شر فحایل و وساوس شیاطین انس و جان، از حضرت حافظ حفیظ، دیان برهان سؤال می‌نماید (استادی، ۱۳۷۳: ۱۵).

چنانکه از نوشته مذکور برمی‌آید، هدف میرزای قمی از رابطه با فتحعلی‌شاه و تعریف و تمجید از وی، تنها دفاع از اسلام و گسترش شریعت بوده و احترام به شاه نیز به‌خاطر دارابودن عقاید صحیحه، اخلاق حسنه و صفات مستحسنة بوده و هیچ‌غرض نفسانی؛ اعم از مال و منال و جاه و مقام در کار نبوده است و اساساً با توجه به اینکه این نامه در سنین کهولت میرزا نوشته شده و به گفته خود وی «با وجود این که اسقام و امراض جسمانی از حد بیرون و آلام و اعراض نفسانی از اندازه حصر و عد افزون است و لمحه‌ای نمی‌گذرد که المی تازه و غمی بی‌اندازه به این جسم ناتوان و دل پر از خفقان نازل نگردد و از نزول آن، تشویش خاطر و آشفتگی حال واصل نشود...» (همان)، نمی‌توان گفت که غرض نفسانی و دنیوی برای ایشان مطرح بوده است. لذا ایشان اهداف مهمی را از این تعامل دنبال می‌کرده است که از آن جمله می‌توان به جلوگیری از گرایش شاه به عقاید انحرافی و در نتیجه، حفظ عقاید عامه مردم و تشویق او به حمایت از مکتب تشیع و گسترش دین اشاره کرد. بنابراین، دلبستگی فتحعلی‌شاه به شعائر مذهبی و دینی‌بودن حکومت وی - هر چند در ظاهر- از جمله دلایلی بود که موجب ایجاد نزدیکی و تعامل میرزا با حکومت بوده است.

در مقابل، فتحعلی‌شاه نیز از اتخاذ این سیاست، اهداف خاصی را دنبال می‌نموده است که مهم‌ترین آن، مشروعیت‌بخشیدن به حکومت قاجار و کسب مقبولیت مردمی به‌منظور تحکیم قدرت مطلقه در صحنه سیاسی کشور بود. سیاست مذهبی فتحعلی‌شاه

و علاقه‌مندی وی به نفوذ روحانیت و دخالت آنها در امور سیاسی، در واقع به‌منظور بازکردن جای پای در میان آنها و در نهایت کسب تأیید آنها بود. فتحعلی‌شاه در پی تجدید حکومت صفوی بود و برای این هدف، نوعی ارتباط نزدیک بین دولت و گروه‌های مذهبی را ضروری می‌دید. سیاست وی تا حدی بر اساس دیانت شخصی و بخشی نیز بر پایه ملاحظات سیاسی استوار بود و توان آن را داشت که اظهار تناقض موجود بین علما و دولت را حل کند (ورهرام، ۱۳۶۷: ۱۵۵-۱۵۸). این تناقض از آنجا ناشی می‌شد که علما و دولت در ظاهر، روابط صمیمی‌ای با هم داشتند، اما در واقع از یکدیگر دلخوش نبودند. از سویی، علما حکومت قاجاری را مشروع نمی‌دانستند و حتی در برخی موارد به‌صراحت از آن به «حکومت جور» تعبیر می‌کردند و در واقع به‌ناچار به مماشات با آن رو آورده بودند و از سوی دیگر، حکومت نیز تمایل چندانی به روحانیت و دخالت آنها در سیاست نداشت و برای کسب مشروعیت و مقبولیت و تحکیم سلطه خویش به این رابطه و تعامل تن داده بود: «به نظر می‌رسید که آغامحمدخان و فتحعلی‌شاه که هر دو برای تأسیس و حفظ سلسله خود به حمایت علما نیاز داشتند، تمایل بر این داشتند تا علما را در ایران نگه دارند و در این زمینه به‌گونه زیرکانه‌ای مانند سلاطین صفویه رفتار کردند» (آوری، ۱۳۶۸: ۶۹).

به رغم اینکه فتحعلی‌شاه توجه زیادی به روحانیت نشان می‌داد، اما دخالت آنها در امور داخلی ایران کمتر از دخالت در امور خارجی کشور بود (همان: ۷۳). این مسأله نشان‌دهنده عدم تمایل واقعی وی به دخالت روحانیون در امور سیاسی داخل کشور بود. حامد الگار با اشاره به وجود تناقض‌های ذاتی سیاست مذهبی فتحعلی‌شاه می‌گوید: «در سراسر دوره حکومت فتحعلی‌شاه می‌بینیم که شاه، نسبت به علما احترام پایداری قائل است؛ با بسیاری از آنان دوستی نزدیک و با دوامی دارد و به شرکت آنان در امور حکومت راضی است، اما به رغم این وضع، خودکامه‌ای بود با اقتداراتی به‌راستی بی‌لگام و چنین ماند. بنابراین، ناگزیریم بپرسیم که آیا اظهار ارادت او نسبت به علما ادعایی بیش نبوده است و گرنه علت آن چیست؟» (الگار، ۱۳۶۹: ۱۲۵).

به گفته وی، علل اتخاذ این سیاست و تناقض‌های ذاتی آن را از روابط شخصی فتحعلی‌شاه با میرزای قمی که در رأس مجتهدان معاصر وی بود، بهتر می‌توان دریافت.

۲- جنگ‌های ایران و روس

در دوره فتحعلی‌شاه، ایران به سیاست پیچیده بین‌المللی کشانده شد؛ قرارگرفتن ایران بر سر راه هند، مشکلات عدیده‌ای به وجود آورد؛ ایران مورد توجه قدرتهای اروپایی قرار گرفت؛ تماسهای دیپلماتیک نظامی و اقتصادی ایران و کشورهای غربی، ایران را به میدان نبرد قدرتهای سیاسی وقت تبدیل کرد و ضعف حکومت ایران در صحنه سیاست بین‌المللی بیشتر نمایان شد. یکی از مهم‌ترین شواهد این ضعف، شکست ایران از روسیه بود (ورهرام، بی تا: ۲۹۸). در این دوره، مهم‌ترین مسأله مورد بحث در سیاست خارجی ایران، فتح مجدد گرجستان و بازپس‌گیری مناطقی از ایران بود که در عصر آغامحمدخان به اشغال روسیه درآمده بود. در سال ۱۲۱۸ قمری بعد از سرکوبی مخالفان داخلی و فرونشاندن آشوبهای درون‌گروهی، عباس‌میرزا مأمور مبارزه و جنگ در این ناحیه شد. قوای روس ابتدا بر اثر عملیات دلیرمردانه سپاه ایران عقب‌نشینی کرد، اما در پایان موفق به شکست ایران شد و در نهایت، این جنگ‌ها با عهدنامه ننگین گلستان فیصله پیدا کرد و بر اساس آن، بخش‌هایی از خاک ایران به روسیه واگذار شد. در این جنگ‌ها که مدت ده سال (۱۲۲۸-۱۲۱۸ ق) طول کشید، علما نقش بسیار مهمی را ایفا نمودند.

مسأله جنگ‌های ایران با کفار روس از جمله مسائل مهمی بود که باعث تعامل و همکاری میرزای قمی با حکومت قاجار بوده است و ضرورت داشت علما نسبت به آن اهتمام ویژه‌ای داشته باشند. در سال ۱۲۲۳ قمری پس از گذشت پنج سال از آغاز جنگ، حکومت تهران به حمایت روحانیت، احساس نیاز کرد. پیش از آن در منزوی‌کردن روحانیت و جداکردن آنها از مردم می‌کوشید تا آنها را به افراد فراموش شده و غایب از اجتماع و مسلوب‌التأثیر تبدیل نماید. در این راستا تز جدایی دین از سیاست موجب ایجاد دو نوع شریعت شده بود؛ شریعت مملکت و کشورداری رسماً و عملاً غیر از شریعت دینی و دینداری بود (رضوی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۳). به هر حال، ضعف و استیصال دربار قاجار در دفاع از کشور، شاه و نائب‌السلطنه را واداشت تا به استمداد از علما برخیزند تا شاید با صدور فتوای جهاد از سوی علما، آحاد مردم برای شرکت در جنگ ترغیب شوند. بنابراین، این جنگ‌ها از جمله مسائلی بود که خواه و ناخواه علما را برای حفظ اساس اسلام به همکاری و پشتیبانی از شاه و ولیعهدش واداشت. تردیدی نیست که در آن شرایط اگر از حکومت حمایت نمی‌شد و دولت مرکزی تضعیف می‌گردید،

چه بسا روس‌ها یا دیگر دشمنان بر جامعه اسلامی حاکم می‌شدند و هستی شیعیان و اسلام در معرض نابودی قرار می‌گرفت. از این رو، برخی از علما بر این نظر بودند که - هر چند به صورت مقطعی - باید دولت مرکزی را در پیشبرد جنگ یاری داد.

با توجه به شکست‌های ایران و نیز نیت‌های توسعه‌طلبانه روس‌ها که منجر به سیطره آنها بر قلمرو بیشتری از سرزمین‌های اسلامی شده بود، علما با تشخیص وجوب جهاد با روس‌ها و در پاسخ به درخواست‌های شاه و نایب‌السلطنه (عباس میرزا) به صدور فتوای جهاد اقدام کردند و رسائل متعددی در وجوب آن نگاشتند. برخی، شاه و نایب‌السلطنه را از مجاهدان راه خدا خواندند و خود به خود به نیرومند شدن و سامان یافتن ارتش ایران - هر چند به کمک دانش و فن غربیان - نمی‌توانستند، ناخشنودی نشان دهند (حائری، ۱۳۵۷: ۳۹۴). در این دوران، میرزای قمی عهده‌دار مرجعیت شیعه در داخل ایران و در اوج شهرت علمی خود بود و از بزرگترین مجتهدان صاحب‌نام ایران محسوب می‌شد و مراجع دیگر در نجف و کربلا اقامت داشتند. از این رو، طبیعی است که ایشان بیش از دیگران مورد توجه دربار بوده و در این دوران مسئولیت حساس‌تری داشته است.

میرزای قمی رساله «تحفه عباسیه» (میرزای قمی، ۱۳۷۸: ۷۷-۱۰۷) را بنا به درخواست عباس میرزا به رشته تحریر درآورد و در آن، حکم به وجوب جهاد با کفار روس نمود؛ هر چند این حکم را با دقت فراوان و طبق شرایطی خاص بیان می‌کند. دلیل اصلی این امر، تردید وی در مورد این مسأله (صدور فتوای جهاد) بود؛ چرا که از طرفی تأیید فتحعلی‌شاه، تأیید همه جنایت‌های آغامحمدخان است. فتحعلی‌شاه به عنوان ولیعهد در کنار آغامحمدخان و پیشتاز ماجراهایی از قبیل کرمان و ... بود و هنگامی که به سلطنت رسید، همچنان راه او را ادامه داد. بنابراین، این مسأله می‌توانست به نوعی تأیید مشروعیت حکومت قاجاری محسوب شود؛ به عبارت دیگر، میرزای قمی، دفاع از کیان اسلام و کشور اسلامی را بر همگان واجب می‌دانست، اما تلاش او بر این بود که فتوای جهاد، جدای از مشروعیت شاه قلمداد شود.

از طرف دیگر، تضعیف فتحعلی‌شاه به منزله کمک به روسیه تزاری بود که علاوه بر اینکه کینه مذهبی و نژادی نسبت به ایران داشتند، وحشی‌ترین حکومت اروپای آن روز جهان بودند و سلطه آنها بر ایران می‌توانست عواقب ناگواری برای اسلام و مسلمین داشته باشد. از این رو، میرزای قمی با دقت و تیزبینی ویژه‌ای با این مسأله برخورد نموده

و طبق شرایطی خاص، آن را به عنوان جهاد دفاعی، واجب اعلام می‌کند، اما در عین حال از تأیید حکومت نیز خودداری می‌کند. بنابراین، ضرورت حفظ اساس اسلام و نفوس مؤمنین، عاملی بود که میرزای قمی بر اساس آن به همکاری با حکومت قاجار و به‌نوعی دفاع از آن پردازد. البته باید به یک نکته مهم نیز اشاره کرد که میرزای قمی از طرف حکومت و شخص شاه برای صدور حکم جهاد، تحت فشار بود؛ به‌گونه‌ای که فتحعلی‌شاه در جواب یکی از نامه‌های میرزای قمی در مقابل تکلیف و خواسته‌هایی که میرزای قمی از او داشته است، خواسته خود را در این مورد چنین بیان می‌کند: «در این اوقات که از مهب کفر و طغیان نکباء، جدال و عناد بر ساحت حوزه اسلام در احتراز است و به مفاد اجتهاد ما در سلک جهاد، ابواب نیل سعادت بر عارض مسلمین باز، ما نیز آن جناب را از روی کمال ارادت به فوز این سعادت تکلیف می‌نماییم و مأمول ما همه آن است که این مسؤول بی‌تکلف مقبول افتد...» (مدرسی طباطبایی، ۱۳۵۴: ۲۶۹).

فتحعلی‌شاه در این نامه با اشاره به خواسته میرزای قمی در مورد «تخفیف حقوق سلطانی» می‌گوید: «این حقوق، صرف مرسوم غازیان و تهیه اسباب احتشام خواهد شد و در تخفیف آن، اگر ثواب باشد از مجرد قبول امر آن جناب خواهد بود، وگرنه اخذ وجوه ایرانی را خصوصاً در این اوقات، عقابی نیست و در ترک آن بنفسه ثوابی نه و احترام در مسالک غزا، قطع نظر از تکلیف ما، مستلزم اعظم ثبوتات و حسنات خواهد بود». پس به میرزای قمی چنین هشدار می‌دهد: «اگر آن جناب، قعود خود را از جهاد به قوانین اجتهاد حجّتی آرند، در انبعاث اصحاب و مقلدین و اجماع علما و متقلدین شرع مبین - که زیاده باید جاهد و ساعی در نصرت دین و خائف و هارب از قعود به تخلف از مجاهدین باشند - عذر نخواهد داشت» (همان).

بنابراین، با توجه به این موارد و موارد بسیار دیگری که به‌نوعی از طرف حکومت از میرزای قمی خواسته می‌شده و او را تحت فشار قرار می‌داده‌اند، ایشان با تیزهوشی از صادر نمودن حکم جهاد خودداری می‌کرد و تنها طبق شرایطی که منظور مهاجمان «تغییر شرایع و احکام اسلام یا اذیت به نفوس و اعراض مسلمان و نهب و غارت اموال ایشان باشد» (میرزای قمی، ۱۳۰۳، ج ۱: ۳۷۷) دفاع را واجب می‌شمارد.

۳- مقابله با جریانهای فکری انحرافی در جامعه

در این دوره، جریان‌های انحرافی مختلفی در جامعه ایران وجود داشت که برخی از

آنها میراث گذشته و برخی دیگر در همین دوره به وجود آمده بود. این جریانها، مشکلات متعددی را در جامعه ایجاد کرده بود و قشرهایی از مردم به سوی آنها گرایش پیدا کرده بودند و گاه برخی عمال حکومتی و حتی شخص شاه نیز به آنها متمایل گشته، آنها را همراهی می کردند. طبعاً در این میان علمای شیعه نقش حساسی را بر عهده داشتند و در این راستا برای سرکوبی این جریانها و جلوگیری از گسترش آنها به دربار و حکومت و در نتیجه گرایش مردم به این جریانها، گاه مجبور بودند با حکومت تعامل و همکاری کنند. میرزای قمی به عنوان یک فقیه برجسته در این دوره از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود.

۱- جریان صوفی‌گری

جریان تصوف در دوران صفویه شکل گرفت، اما در آن عصر، پیشرفت چندانی نداشت. با سقوط دودمان صفویه و اضمحلال نظام سلطنتی آنان و به قدرت رسیدن نادرشاه، به علت ضعف و انزوای روحانیت شیعه ایران، پیروان تصوف که اساساً با علمای متشرع و مجتهدان عالی مقام مخالف بودند، توسعه یافته، با تبلیغات وسیع و ظاهرسازی‌های همه جانبه فعالیت مجدد خود را از سر گرفتند تا اینکه توانستند توجه بسیاری از مردم را به سوی خود جلب نمایند. نقطه اشتراک دیدگاه‌های آنان، عدم توجه به ظواهر شریعت و احکام و فرایض دینی و تمرد از فرامین اسلام و رهنمودهای رهبران دینی بود که عملاً خویشان را از اصول و فروع تصوف اسلامی و عرفان ناب رهانیده، به بطالت، بیکاری، لالابالی‌گری، سرودن اشعار عامیانه و پای‌کوبی و رقص مشغول بودند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت: صوفی‌گری در تمام زوایای زندگی و موضوعات عقیدتی و فکری رسوخ کرده، به دینداری و اقتضائات آن ضررهای جدی وارد نمود. آنان به فقه و حدیث و احکام به دیده تحقیر نگریسته، بسیاری از کارهایی که در شرع حرام و نامشروع بود را مباح می‌شمردند و آن را وسیله تقرّب به خدا می‌دانستند. صوفیان با عقاید انحرافی خود فرقه‌ای منحرف را پایه‌گذاری کرده بودند. در روزگار فتحعلی‌شاه این فرقه تا جایی اوج گرفت و نفوذ و گسترش یافت که بخشی از مردم و برخی از دولتمردان نیز با آنان همراه شده و به این فرقه گرایش پیدا کرده بودند (هدایت، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۸۱).

یکی از عواملی که باعث نزدیکی علما به فتحعلی‌شاه و سلطنت گردیده بود، نگرانی آنها از نفوذ عقاید صوفیه در دربار و شخص شاه بود. بر این اساس، علمای شیعه به

مخالفت با آن پرداخته و در این راستا چالش‌های زیادی بین علما و صوفیان به وجود آمد تا جایی که تعداد زیادی از مرشدان آنها به حکم علما کشته شدند. جریان صوفی‌گری با مخالفت‌های علمای شیعه در این دوره تا حدود زیادی تضعیف شد، اما به هر حال موجب ایجاد دغدغه خاطر برای آنان شده بود و ترس از گسترش بیشتر آن در بین مردم، حاکمان و عمال حکومتی، علمای شیعه را به تکاپو واداشته بود. ضرورت مبارزه علیه صوفیه، مجتهدان را الزام می‌کرد که به دارالسلطنه روانه شده، توجه فتحعلی‌شاه را به تشدید مبارزه علیه صوفیه جلب نمایند (وحید بهبهانی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۴۵۲).

میرزای قمی در مورد بطلان دیدگاه‌های آنان می‌نویسد:

چندان که سعی کردیم بفهمیم آیا طریقه این جماعت با آنچه به ما رسیده از صاحب شرع، موافقت دارد، به هیچ وجه نیافتیم و جمع ما بین شرع و سخنان ایشان ممکن نیست (میرزای قمی، ۱۳۰۳: ۷۶۱).

وی در جای دیگر در بیان اوصاف مشایخ صوفیان عصر خود می‌نویسد:

آنچه معاین است از مشایخی که در عصر ما مرشد بوده‌اند، مانند: مشتاق‌علی، مقصودعلی و نورعلی و امثال آنها که مریدان ایشان در شأن ایشان غلو کرده‌اند، محقق شد که همه متصف به همه ناخوشی‌ها بوده‌اند و احوال همگی به فضحیت و رسوایی رسیده و معلوم شد که به غیر عوام‌فریبی و دنیاپرستی و ریاست عوام کالانعام و بی‌مبالاتی به دین و بی‌خبری از احکام شرع مبین از برای ایشان نبوده است (همان: ۷۷۲).

در یکی از این موارد، میرزا عبدالوهاب منشی‌الممالک (نشاط) نامه‌ای به فتحعلی‌شاه نوشته، او را به پیروی از تصوف فرا می‌خواند. فتحعلی‌شاه در ملاقاتی که با میرزا داشت، نامه (رساله) مذکور را به ایشان می‌دهد تا صحت و بطلان آن عقاید را اعلام نماید، تا به مقتضای آن عمل شود. میرزای قمی پس از مطالعه رساله، احساس می‌کند که می‌خواهند شاه را به تصوف گرایش دهند و به دنبال آن، شاه و ملت را نسبت به شرع و شریعت و حلال و حرام بی‌توجه سازند که این، خطر بزرگی برای اسلام و تشیع است و ممکن است حتی موجب انحراف عقیدتی مردم شود. از این رو، نامه‌ای به فتحعلی‌شاه می‌نویسد تا او را از گرایش به تصوف برحذر دارد. میرزا در این نامه ضمن ردّ اباطیل آن رساله، اشاعه چنین افکاری را خطری بزرگ برای اسلام و تشیع خوانده و

نگرانی خود را از تأثیرپذیری شاه از این سخنان اعلام می‌دارد:

و الحال که نوبت به پادشاه ما رسیده که زبده پادشاهان جهان و صاحب عقاید حقه و دین‌پرور و شریعت‌گستر است، جمعی از شیاطین انس می‌خواهند که امر عقاید ایشان را ضایع و به طریقه باطله خود مایل کنند تا مردم هم به مقتضای «الناس علی دین ملوکهم» ضایع و فاسدالعقیده شوند (حائری، ۱۳۵۷: ۵، ۸ و ۱۰).

ایشان در جای دیگر به صراحت هدف صوفیان را گمراه کردن شاه دانسته، خطاب به

وی می‌نویسد:

این طایفه، مضایقه از ... معاصی ندارند ... آنان عقاید کفره اهل یونان و جماعت صوفیه مثل حسین بن منصور حلاج و بایزید بسطامی را با پادشاه اسلام و پشت و پناه شیعیان در میان نهاده و می‌خواستند که شاه را گمراه سازند... (همان: ۳۶۱).

بدین سان طبیعی بود که میرزای قمی برای جلوگیری از انحراف شاه و در نتیجه انحراف مردم، با فتحعلی شاه رابطه برقرار کرده، وی را از عواقب این خطر بزرگ آگاه سازد. ایشان ضمن ابراز تنفر از میرزا عبدالوهاب و عقاید باطل وی، به شاه گوشزد می‌کند که: «جمع شدن این جور از طوایف به پشت گرمی این مرد موفق است و گرنه نبایست از خوف شاه دین‌پناه، نام و نشانی از این جماعت نامه‌تباه در حوالی مسکن شاه دین‌پناه باشد» (استادی، ۱۳۷۳: ۱۵). اینها همه در حالی است که میرزای قمی به صراحت فتحعلی شاه را عوام و بی‌اطلاع از این مسائل دانسته و به عواقب وخیم گمراهی وی آگاهی داشته است:

العیاذ بالله، العیاذ بالله، العیاذ بالله اگر آن خلایق‌پناه، مثل این مردم موفق کم‌مایه و بی‌فکر باشد و فریب او را خورده، اعتقاد به این عقاید باطله کند، اکثر خلایق به مقتضای «الناس علی دین ملوکهم» فاسدالعقیده می‌شوند و شریعت بالمره از میان می‌رود (همان: ۱۶).

بنابراین، تهدیدی که از جانب جریان صوفی‌گری نسبت به اساس شریعت و مسلمین وجود داشت، موجب برقراری رابطه و تعامل و همکاری میرزای قمی با حکومت فتحعلی شاه گردیده بود. وی نسبت به ایجاد تزلزل در دینداری شاه احساس خطر جدی

می‌کرد و شاه را عوام و دینداری او را سطحی می‌دانست، لذا این تهدید را جدی‌تر می‌دید: الامان، الامان، چنین شخصی بر می‌خیزد و القای عقاید به شاه می‌کند که خود نمی‌فهمد چه می‌گوید. پس شاه که مطلقاً ربطی به این مطالب ندارد، از آنها چه چیز بفهمد و چه چیز اعتقاد کند؟ لااقل این معنی باعث حیرت شاه و تشکیک در عقاید صحیحه او می‌شود و به این سبب، کفر، عالم را فرو می‌گیرد (همان). دینداری فتحعلی‌شاه چندان عمیق نبود و میرزای قمی نیز بر این مسأله آگاهی داشت، اما مایل نبود که همین مقدار نیز از بین برود، لذا به او چنین توصیه می‌کند: پس آنچه بر پادشاه ما لازم است، اعراض از این‌گونه صحبت‌هاست و به قدر مقدور سعی کردن در ترویج شریعت و عمل کردن به مقتضای اوامر و نواهی الهی (همان: ۱۷).

میرزای قمی به فتحعلی‌شاه توصیه می‌کند کتابهای علامه مجلسی که به فارسی برای عوام نوشته شده و امثال اینها را همواره مطالعه و مذاکره نماید تا ان شاءالله جامع سعادت دنیا و آخرت، هر دو، باشد. در پایان باز هم به او تذکر می‌دهد که از مصاحبت با صوفیه و اباحی‌گران و جبری‌مذهبان، کمال اجتناب کند و آنها را در ذلت و خواری واگذارد تا همه خلایق از شر آنها محفوظ بمانند (همان).

۲- جریان اخباری‌گری

بنا بر برخی نظریه‌ها، ریشه اخباری‌گری را در سده ششم باید جست‌وجو کرد. بعدها در دوره صفویه محمدمامین استرآبادی، پسرش و برخی دیگر از علمای شیعه، جریان اخباری‌گری را گسترش دادند. جوهره اختلاف اصولیان و اخباریان در نظریه امامت و موقعیت مجتهدان در میان مسلمین بوده است. اخباریان معتقد بودند که عالم مجتهد برای تحمل وساطت بین مؤمنین و امام غایب، کافی نیست و در واقع منکر نقش مجتهد بودند (الانصاری، ۱۹۸۶: ۴۰). اخباری‌ها معتقد بودند که تقسیم مسلمین به دو گروه مجتهد و مقلد ابداً درست نیست. اخباریان مفهوم اجتهاد را رد کرده، علم اصول را بیهوده خواندند. در واقع، اینان در برابر اصولی‌ها که عقل و اجماع را به منابع فقه اسلامی اضافه کردند، منابع مذکور را در کتاب و سنت محصور می‌دانستند و حتی برخی از آنها تنها به سنت اکتفا کرده، از آن به این دلیل که تفسیر کتاب و عمل به آن به جز از طریق سنت روا نیست، پرهیز می‌کردند (فیرحی، ۱۳۷۳: ۳۴). اخباری‌ها از به‌کارگیری

اصول اجتهادی اصولیان احتراز می نمودند. علمای اصولی به علت موضع گیری هایی که اخباریان در برابر آنان اتخاذ نمودند، به مبارزه ای سخت و پیگیر بر ضد آنان دست زدند و در کتابهای بسیاری که در این زمینه نوشتند، اخباری گری را رد کردند. سردسته مجتهدان اصولی در این دوره، استادالاساتید آقا محمدباقر بهبهانی بود که در غلبه اصولیان بر اخباریان نقش بسیار مهمی داشت. شاگردان وی نیز از جمله شیخ جعفر کاشف الغطاء و میرزا ابوالقاسم قمی از وزنه های سنگین اصولیان در مقابل اخباریان به شمار می رفتند. با مقاومت اصولیان بزرگی مانند وحید بهبهانی و شاگردان وی، به تدریج قوت اخباریان رو به افول نهاده بود. اما در آغاز دهه حکومت فتحعلی شاه، هنوز خطر آنها از میان نرفته بود و جدال میان آن دو جریان ادامه داشت. با توجه به اینکه شاه، گاهی اقدامات تناقض آمیزی از خود نشان می داد و به رغم اظهار دوستی با علما به چنین جریانهایی گرایش پیدا می کرد، نزدیکی علما و سعی در جلب حمایت شاه از خود و سلب حمایت او از اخباریان ضروری بود. میرزا محمد اخباری سعی داشت خود را به فتحعلی شاه نزدیک کند و حمایت او را در مقابل اصولیان به دست آورد. وی تلاش می نمود تا شاه، مذهب اخباری گری را مذهب رسمی ایران قرار دهد (حائری، ۱۳۵۷: ۳۶۱). بنابراین، طبیعی است که در چنین شرایطی برای مقابله با خطر گسترش اخباری گری، علما از جمله میرزای قمی هر چه بیشتر به شاه نزدیک شده، به تعامل با وی روی آورند.

۳ - جریان شیخیه

مجادله اصولیین و اخباریین که در دوره فتحعلی شاه رو به افول می نهاد، به تدریج جای خود را به تقابل «شیخی ها» و «بالاسری ها»^۸ داد. اساس مکتب شیخیه که مبتنی بر امتزاج تعبیرات فلسفی قدیم با اخبار و روایات معصومین علیهم السلام بود، نخستین بار از سوی شیخ احمد احسائی (۱۲۴۲ - ۱۱۶۷ق) پی ریزی شد و بعدها به وسیله شاگردان و مریدانش در برخی نواحی ایران گسترش یافت. وی که از شاگردان بهبهانی بود، به سبب هوش سرشار و ریاضت های نفسانی، مشهور گردید. شهرت شیخ احمد احسائی به فتحعلی شاه رسید و او را به تهران دعوت کرد.

شیخیه ادعای مجتهدان را مبنی بر اینکه آنان نایبان عام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند، انکار می کردند و در مقابل، به یک «شیعه کامل» اعتقاد داشتند؛ به این معنا که در هر عصری یکی از شیعیان کامل خودنمایی می کند. بدین ترتیب، آنان اصول

دین را در چهار اصل توحید، نبوت، امامت و رکن رابع منحصر می‌دانستند. به عقیده آنان، رکن چهارم دین، شناخت شیعه کامل است. او همان مبلغ و ناطق اول است که به عنوان واسطه بین شیعیان و امام غایب، ایفای نقش می‌کند و در واقع، احکام را بلاواسطه از امام می‌گیرد و به دیگران ابلاغ می‌نماید (موسوی خوانساری، ۱۳۹۰ق، ج ۱: ۲۵).

شیخیه معتقد است که اعتقاد به دو اصل عدل و معاد به عنوان اصول دین، لغو و غیر محتاج الیه است؛ چرا که اعتقاد به خدا و رسول، ضرورتاً مستلزم اعتقاد به «ما فی الکتاب» و از آن جمله عدل و معاد است. همچنین آنها منکر معاد جسمانی هستند و معتقدند بعد از اعتزال جسم، عنصری که باقی می‌ماند جسم لطیفی به نام «هورقلیا» می‌باشد (مشکور، ۱۳۷۵: ۲۲۶-۲۷۰).

نکته مهم در آثار شیخیه، وجود اصطلاحات عجیب و غریب و غیر قابل فهم و تناقض در برخی زمینه‌های افکار ایشان است. به هر حال، مفهوم شیعه کامل شیخیه، چیزی جز انکار نقش اجتهاد و موقعیت مجتهد نبود و بسیاری از معتقدات متعارف تشیع و احکام مذهبی را مورد تردید قرار می‌داد. از این رو، مجتهدان اصولی به ناچار می‌بایست با آن به مقابله برمی‌خاستند.

این گروه، نفوذ چشمگیری در حکومت پیدا کردند؛ به گونه‌ای که فتحعلی‌شاه به شیخ احمد احسائی؛ رهبر آنها دلبستگی بسیاری یافت و نامه‌ای بسیار محرمانه به انشای «نشاط» برای او نوشت و وی را «حجة الله البالغة، علامة العلماء، اعرف العرفاء و افقه الفقهاء» خواند و با اشتیاق فراوان به دربار دعوت نمود (همان: ۳۶۲). به‌رغم این که شیخ احمد درخواست فتحعلی‌شاه را برای ماندن در پایتخت نپذیرفت، اما همچنان ترس از نفوذ و رخنه آنها در حکومت و در اندیشه مردم عوام وجود داشت و این خود عاملی برای نزدیکی علما به شاه به‌منظور جلوگیری از نفوذ اینان می‌شد؛ چرا که شیخی‌گری یکی از دشواری‌های بزرگ مجتهدان بود و آنها برای از میان برداشتن آن به کمک و پشتیبانی فتحعلی‌شاه نیازمند بودند.

۴- تبلیغات مسیحیت

در روزگار قاجار که عصر چیرگی استعمار غرب بر کشورهای اسلامی بود، غربیان ترویج مسیحیت را در دستور کار خود قرار دادند و با هدف بی‌اعتماد کردن مردم به تعالیم فرهنگ اسلامی، مدارس و کلیساهای بسیاری در سرتاسر ایران ساخته شد و

مبلغان توانمندی از اروپا به ایران گسیل شدند که از مشهورترین آنها «هنری مارتین» بود. او در سال ۱۲۲۶ قمری به ایران آمد و بحث‌های فراوانی را علیه اسلام و مسلمین به راه انداخت و با شبهه‌پراکنی، اسلام را به‌عنوان دین خون و شمشیر و خشونت معرفی کرد و از مسیحیت به‌عنوان دین صفا و محبت و صلح نام برد. او با همه توان تلاش می‌کرد که چهره‌ای نازیبا و زشت از اسلام ترسیم نماید. وی که به «پادری» شهرت یافت، ابتدا به شیراز رفت و ادعای اسلام کرد و حتی در حوزه علمیه به تحصیل مشغول شد. اما به تدریج باورهای اسلامی را زیر سؤال برد و حتی کتابی را که در مورد عقاید خویش نوشته بود، به شاه قاجار تقدیم کرد. فعالیت‌های هنری مارتین می‌توانست بسیاری از باورهای دینی برخی از ایرانیان را کم‌کم در معرض خطر تزلزل و سستی قرار دهد و همین تأثیر احتمالی به شیوه‌های مختلف برای علما و دینداران نگرانی ایجاد کرده بود. از این‌رو، می‌بینیم که پس از رسیدن دامنه تلاش‌های مارتین به پایتخت و دربار قاجاریان و کوشش‌های وی در ترویج انجیل فارسی، هم‌دربار و هم‌شمار فراوانی از رهبران بزرگ مذهبی که پیوند دوستی بسیار نزدیکی با فتحعلی‌شاه داشتند، به پهنه جدل گام گذاشتند. علما، ضمن بحث و جدل با وی، رساله‌های پرمحتوایی در ردّ اندیشه‌های وی که به «ضد پادری» شهرت یافت را به اعتراف خودشان به درخواست شاه و ولیعهد به نگارش درآوردند (حائری، ۱۳۵۷: ۵۲۷). از جمله این علما، میرزای قمی بود که با تقاضای مارتین برای دیدار با ایشان موافقت نکرد و رساله‌ای در ردّ اندیشه‌های منحرف او نوشت. این رساله که به نام «اعجاز قرآن» نیز مشهور شده، درباره معجزات پیامبر اسلام ﷺ به‌ویژه قرآن است که در آن، به ردّ نظریه‌های هنری مارتین پرداخته است.^۹

نتیجه‌گیری

آنچه در این نوشتار آمد بررسی علل و عوامل تعامل و ارتباط میرزای قمی با حکومت قاجار و نوع نگرش ایشان در مورد مشروعیت یا عدم مشروعیت حکومت وقت بود. رابطه و تعامل میرزای قمی با حکومت قاجار دلایل متعددی داشته است که در واقع همه آنها به یک عامل اساسی برمی‌گردد و آن عبارت است از «حفظ و گسترش اسلام و مذهب تشیع با توجه به شرایط و ضرورت‌های موجود آن زمان و استفاده از فرصت فراهم‌شده توسط حکومت وقت». نکته مهم این است که این ارتباط و تعامل نمی‌تواند

دلیلی بر مشروع دانستن حکومت وقت از دیدگاه ایشان تلقی شود، بلکه گفتار، نوشتار و عملکرد محقق قمی در بسیاری از موارد حاکی از عدم مشروعیت حکومت وقت از دیدگاه ایشان است که در این نوشتار به مواردی از آن اشاره شد. از این رو، به نظر می‌رسد که انتساب نظریه «مشروعیت سلطنت» به ایشان صحیح نیست؛ زیرا این نظریه عمدتاً با استناد به «ارشادنامه» مطرح شده است. صرف نظر از ادبیات نامه در استفاده از القاب و عناوین خاص در مورد شاهان که ظاهراً ناشی از ادبیات مخصوص ارتباط گفتاری یا نوشتاری با حکام بوده است، به نظر می‌رسد کاربرد و استفاده عنوان «ظل‌الله» برای شاه قاجار از سوی میرزای قمی واقعی نیست و در واقع، ایشان بدون توجه به اصالت این واژه و اعتقاد واقعی بدان می‌کوشد تا از این عنوان، پلی برای نصیحت و اندرز وی بگشاید و آن گاه در قالب تصریح به دو نوع حکومت استحقاقی (حکومت مشروع انبیا و ائمه) و امتحانی (حکومت‌های جور)، ماهیت سلطنت آغامحمدخان را به‌طور ضمنی حکومت امتحانی معرفی کرده، از او بخواهد برای نجات خویش در آخرت و توفیق در امتحان الهی، راه عدالت و مراعات مردم را در امر حکومت پیش گیرد.

در نامه به فتحعلی شاه در ردّ عقاید صوفیه نیز، به صراحت اطاعت از سلطان ظالم و بی‌معرفی به احکام الهی - که قطعاً فتحعلی شاه مصداق آن بود - قبیح شمرده شده است (استادی، بی تا: ۴۴).^{۱۰}

بنابراین، در مجموع به نظر می‌رسد که میرزای قمی مشروعیتی دینی و شرعی برای حکومت وقت قائل نبوده و اعتقادی به آن نداشته است، اما با توجه به شرایط زمانه و به دلایلی که ذکر شد، به مماشات و تعامل با حکومت وقت پرداخته است.

یادداشت‌ها

۱. در مورد آثار میرزای قمی، ر. ک: محمدباقر موسوی خوانساری، *روضات الجنات*، ج ۵: ۳۷۳؛ محمدعلی مدرس تبریزی، *ریحانة الادب*، ج ۶: ۶۹ - ۷۱؛ شیخ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج ۱۶: ۶۰، ۶۳ و ۱۱۱ و ج ۱۹: ۳۰۱ و ج ۲۱: ۳۰۳ و ج ۲۳: ۱۹ و ۱۲۴ و ج ۲۵: ۲۳۶ و همچنین فهرست‌های نسخه‌های خطی.
۲. از آنجا که میرزا در سال ۱۱۵۱ متولد شده و نامه طبق متن آن در حدود ۵۰ سالگی میرزا نوشته شده است و از سوی دیگر در این زمان؛ یعنی حدود سال ۱۲۰۰، آغامحمدخان حاکم ایران بوده است، پس مخاطب نامه، آغامحمدخان می‌باشد.

۳. این نامه در ردّ عقاید صوفیه به فتحعلی‌شاه نگاشته شده و حاوی نکات بسیار مهمی در خصوص اندیشه‌های سیاسی میرزا می‌باشد.
۴. در بسیاری از منابع نیز چنین آورده شده است، اما برخی منابع دیگر، مخاطب نامه را آغامحمدخان دانسته‌اند، ر.ک: محمدعلی مدرس تبریزی، «نامه‌ای از میرزای قمی به آغامحمدخان قاجار»، مجله وحید، ج ۱۱، سال ۱۳۵۲: ۱۱۵۰ و نیز عبدالهادی حائری، همان: ۳۲۴.
۵. متن حدیث در برخی نقل‌ها چنین است: «السلطان ظل الله فی الارض یأوی الیه الضعیف و به ینتصر المظلوم...».
۶. این اعمال می‌تواند به برخی اعمال آغامحمدخان از جمله ماجرای کرمان، شیراز و... اشاره داشته باشد.
۷. ایشان در جای دیگری از همین کتاب، اخذ خراج سلطان را که در این زمان حکام جور می‌گیرند، دارای اشکال می‌داند. ر.ک: میرزای قمی، جامع‌الشتات: ۱۶۰ - ۱۶۱.
۸. شیخی‌ها در حرم اهل بیت (علیهم‌السلام) بالای سر قبر امام، نماز نمی‌گذارند و به شیعیان که نمازگذارند در آن مکان را مستحب می‌دانستند، بالاسری می‌گفتند.
۹. این رساله که به اعجاز قرآن و ردّ دیدگاه‌های «هنری مارتین» در مورد معجزات پیامبر اسلام پرداخته است، به صورت نسخه خطی موجود می‌باشد و در برخی منابع به آن اشاره شده است؛ از جمله ر. ک: جعفر اصفهانی، میرزای قمی و ردّیه او بر هنری‌مارتین، تاریخ و فرهنگ معاصر، سال اول، ش ۲، زمستان ۱۳۷۰: ۲۶۲ - ۲۶۴.
۱۰. «در صورت انحصار امر در دفع دشمنان شیعیان دین به سلطان شیعیان - هر که خواهد باشد - پس آن نه از راه وجوب اطاعت اوست، بلکه از راه وجوب دفع و اعانت در رفع تسلط اعدای دین است بر خود مکلف که گاه است که واجب عینی می‌شود بر او و گاهی کفایی».

منابع و مأخذ

۱. آوری، پیتر، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطائی، ۱۳۶۸.
۲. آیه‌الله خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در استادیوم انقلاب شهرکرد، ۱۳۷۱/۷/۱۵، پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری.
۳. استادی، رضا، «نامه‌ای از میرزای قمی به فتحعلی‌شاه قاجار»، کیهان فرهنگی، ش ۱۰۸، فروردین ۱۳۷۳.
۴. _____، بیست مقاله، چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
۵. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳، ج ۲.
۶. الانصاری، سعد، الفقهاء حکام علی الملوک، بیروت، دارالهدی، ۱۹۸۶.
۷. الگار، حامد، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سرّی، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۶۹.

۸. تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلماء و رساله سبیل النجاة، ذوی القربی، ۱۳۸۴.
۹. تهرانی، شیخ آقا بزرگ، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، بیروت، دار الاضواء ج ۲، بی تا، ج ۲۰.
۱۰. جاپلقی، سیدمحمدشفیق، الروضة البهیة فی طرق الشفیعیه، چاپ سنگی، بی تا.
۱۱. حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۱۲. رضوی، مرتضی، مقدمه جامع الشتات، انتشارات کیهان، ج ۱، ۱۳۷۱.
۱۳. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، انتشارات علمی، ج ۳، ۱۳۷۱.
۱۴. فیرحی، داود، تحول تاریخی اندیشه ولایت فقیه، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ج ۱، ۱۳۷۳.
۱۵. قاضی طباطبایی، حسن، «ارشادنامه میرزای قمی» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۱۳۴۸، ج ۲۰، ش ۳۶.
۱۶. کدیور، محسن، نظریه های دولت در فقه سیاسی شیعه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.
۱۷. کریمی، حسین، «ولایت فقه و احکام حکومتی»، مجموعه مقالات کنگره فاضلین نراقی، ۱۳۸۱.
۱۸. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ۱۴۰۳، ج ۷۲.
۱۹. مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب، تبریز، چاپ شفق، ج ۲، بی تا، ج ۶.
۲۰. مدرسی طباطبایی، سیدحسین، «پنج نامه از فتحعلی شاه قاجار به میرزای قمی»، بررسی های تاریخی، سال دهم، ش ۴، مهر و آبان ۱۳۵۴.
۲۱. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه)، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۶.
۲۲. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۳، ۱۳۷۵.
۲۳. موسوی خوانساری، سیدمحمدباقر، روضات الجنات، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق.
۲۴. میرزای قمی، جامع الشتات، چاپ سنگی، ۱۳۰۳.
۲۵. _____، غنائم الايام، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۷.
۲۶. _____، مجموعه رسائل خطی فارسی، دفتر اول، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.
۲۷. هدایت، رضاقلی خان، تاریخ روضه الصفاي ناصری، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۸۵، ج ۱.
۲۸. وحیدبهبهانی، آقامحمدعلی، «خیراتیه» در ابطال طریقه صوفیه، تحقیق مهدی رجایی، قم، انصاریان، ج ۱، ۱۴۱۲، ج ۲.
۲۹. ورهرام، غلامرضا، نظام حکومتی ایران در دوران اسلامی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بی تا.
۳۰. _____، نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجاریه، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۷.